

متن پرسش

سلام: پیرو پاسخی که به یکی از خوانندگان سایت دادید که در مورد کتاب «تفکر زائد» پرسیده بودن من حدود چهارده سال پیش با این کتاب آشنا شدم و همون موقع که خوندم متوجه شدم که این کتاب کتابی در کنار بقیه کتاب ها نیست بقیه کتاب های دکتر مصفا رو هم خوندم هرچند می دونستم این خوندن ها الکیه حرف همونیه که در کتاب «تفکر زائد» گفته شد تقریباً بعد از اون کتاب هیچ کتابی نخوندم. حتی کتاب های شما رو هم می خونم دقیقاً می بینم وقتی در خودشناسی مقداری بحث مسئله اوج می گیره بحث همون تفکر زائده اینکه انسان باید برای برطرف شدن این گرفتاری هزینه بده رو در این مورد بنظرم چندان کوتاهی نکردم هزینه مالی، جانی، ابرویی... انگار هیچ چیز دیگه ای مهم نبود، به جد می گویم حتی اگر هزینه رفع این مشکل صد بار کشته شدن هم بود حاضر بودم آن را بپردازم ولی این مشکل و این جهنم رفع نشد. چند اشاره به این موضوع بعد خوندن این کتاب هرکتابی می خوندم آخرش دقیقاً به همین نکته می رسیدم. نمونه بارز و کامل: ادیب شهریار که با فهمیدن واقعیت چشمان خود را کور کرد و از شهر گریخت ... نمونه: زشتترین انسان (در کتاب چنین گفت زرتشت آن نویسنده ملعون) که به زرتشت گفت من زشتترین انسان هستم من قاتل خدایم و هیچ چشمی یارای دیدن مرا ندارد و زرتشت پس از دیدن او سه روز بیهوش شد. نمونه: دیوی که در مثنوی بدنبال آینه بود و ... نمونه: احادیث درباره حضور قلب در نماز و اینکه از نماز اون مقدار قبوله که حضور قلب داشته باشی نمونه: کتاب چهل حدیث و ... مواردی که درباره ضبط خیال ذکر کرده اند. در کتاب های شما هم دیدم در کتاب شرح جنود عقل امام بعد از چند جلسه به همین موضوع اشاره کردید که بدون این موضوع بقیه یافته ها دردی دوا نمی کند (تقریباً به این مضمون در ذهنم مونده) شاید آن حدیث اگر بنی فاطمه او را بشناسند بحرص او را تکه تکه خواهند کرد. نیز از همین جنس باشد دوبار به وضوح و حضور با این زشت ترین انسان روبرو شده ام. لحظه ای که حس می کنی کاش در بدترین جای جهنم نقطه ای باشد و بتوانی از زشتی آنچه که هستی به آنجا پناه ببری در ابتدا بسیار متعجب بودم که چرا چنین حقیقتی را در کتب های اسلامی نیاورده اند (دکتر مصفا چندان رنگ مذهبی ندارند فقط با مسائل مذهبی به هر دلیل به تقابل بر نمی کنند) تا اینکه بعضی اشاره ها رو در جاهای مختلف دیدم. آنجایی که حداد به شهید مطهری در مورد حضور در نماز تذکر می دهند و... البته پس از آشنایی با آثار شما (ادب خیال و ..) دیدم شما به این مورد توجه دارید و البته آثار مصفا و کریشنا مورتی رو هم معرفی کرده و روی آنها تاکید هم دارید با توجه به اینکه جوابی برای این موضوع نداشتم هیچگاه مطرحش نمی کردم و اولین باره که به این صورت مطرحش کردم مشکل من اینه که

به اون نتیجه ای که باید نرسیدم و در این مورد از شما کمک می خوام. چکار باید کرد.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: نکته‌ی مهم کتاب «تفکر زائد» آقای مصفا در این است که به خواننده‌ی خود تذکر دهد چگونه با آنچه اندیشه‌ی صحیح را به حاشیه می‌برد و انسان را با آن حاشیه‌ها درگیر می‌کند و از هدف اصلی و اندیشه‌ی جهت‌دار بازش می‌دارد و فکر می‌کنم با توجه به این امر، انسان سعی می‌کند از هر کتابی و از هر گفتگویی و حتی در ارتباط با خود، راه را گم نکند. این چیزی است شبیه سخن مولانا که می‌گوید: «رهرو پیغمبرانی زه سپر / طعنه‌ی خلقان همه، بادی شمر». آقای مصفا در کتاب «همراه با پیر بلخ» بحث تفکر زائد را بیشتر تفصیل می‌دهند. ایشان نخواسته‌اند در جای یک انسان راهنما به امور قدسی بنشینند، بلکه تحت تأثیر کَرِشنامورتی، روش برخورد با موضوعات را آزاد از تفکر زائد با خواننده در میان می‌گذارند. موفق باشید